در تاريخ ۰۹ آبان ۱۳۸۵
امارات _قطع

جلسه 9

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض كرديم بزرگان اصوليين براي قطع آثاري ذكر كرده‌اند، بحث در اين است كه اولاً توضيح دهيم مقصود از اين آثار چيست؟ و ثانياً منشأ آنها چيست؟
آيا منشأ اين آثار ذاتي بودن آنهاست و يا اين كه عقل به آن حكم مي كند و يا منشأ ديگري دارد؟ اين بحث اين نتيجه را دارد كه آيا آثاري كه براي قطع ذكر مي‌شود، قابليت جعل دارد و يا چنين قابليتي ندارد؟

تعابير بزرگان در اثر اول قطع

اولين اثري كه در كلمات ذكر شده، اين است كه گفته‌اند: يكي از آثار قطع، طريقيت و كاشفيت است؛ «**القطع كاشفٌ و طريق بنفسه**». تعابير و انظار در اثر مقداري مختلف است؛ از كلمات **مرحوم شيخ** در **رسائل** و **مرحوم آخوند** در **كفايه** استفاده مي‌شود كه طريقيت و كاشفيت از لوازم ذاتي قطع است، مانند لازم ماهيت؛ همانطور كه زوجيت لازمه اربعه و از لوازم ذاتي آن است، طريقيت نيز از لوازم ذاتي قطع است. اما از تعبير **مرحوم اصفهاني** استفاده مي‌شود كه اصلاً طريقيت و كاشفيت جزء آثار و لوازم قطع نيست، بلكه عين قطع است.

ايشان در صفحه 17 از جلد سوم **نهاية الدراية** فرموده‌اند: «**القطع حقيقةٌ نورية محضة حقيقته حقيقة الطريقية و المرآتية لا أنه شيءٌ لازمه العقلي الطريقية و انتشاء**»، قطع چيزي نيست كه بگوئيم لازمه عقلي و اثرش طريقيت است، حقيقت قطع عين طريقيت است، عين كاشفيت و عين مرآتيت است. در ادامه نيز فرموده‌اند: «**بل ذاته نفس الانشاء**». **مرحوم نائيني** نيز در تعابيرشان مي‌فرمايد: «**بل هي عين القطع**». برخي ديگر از بزرگان مثل **مرحوم امام رضوان الله عليه** در صفحه 37 از جلد اول كتاب **انوار الهداية** مي‌فرمايند: اين كه بگوئيم طريقيت و كاشفيت از لوازم ماهيت است، اصلاً تعبير صحيحي نيست؛ بلكه طريقيت و كاشفيت از لوازم وجود است، به اين معنا كه زماني كه قطع حاصل و موجود مي‌شود، لازمه اين وجود، طريقيت است. در باب نار و حرارت، مي‌گويند حرارت لازمه ذاتي و ماهيت نار نيست، بلكه وقتي نار وجود خارجي پيدا كرد، حرارت از لوازمش است؛ همانطور كه حرارت لازمه وجود نار است، طريقيت و كاشفيت نيز لازمه وجود قطع است.

اگر گفتيم كه طريقيت و كاشفيت عين ماهيت و ذات قطع است، يا گفتيم لازم ماهيت كبراي كلي اين است كه لوازم ماهيت قابليت جعل ندارند؛ لازم ماهيت، قابليت جعل مركب يعني همان جعل تأليفي، يعني همان ثبوت شيءٍ لشيء آخر را ندارند، و جاعل و شارع، نه به عنوان أنّه جاعل الممكنات، و به عنوان أنه خالقٌ، و نه به عنوان أنّه صاحب الشريعه و شارعٌ، نمي‌تواند بگويد حالا كه قطع براي شما حاصل شد، من طريقيت را براي آن جعل مي‌كنم. وقتي مي‌گوئيم لازم ماهيت است، يا مي‌گوئيم عين ماهيت قطع است، ديگر قابليت جعل ندارد، جعل تأليفي و جعل مركب امكان ندارد؛ و اساساً جعل در لوازم ماهيت نه به جعل استدلالي و نه به جعل طبعي، امكان ندارد. ثبوت يک شيء لنفسه ضروريٌ، ثبوت يک لازم ماهيت للماهية ضروريٌ.

اگر بگوئيم كه اين امكان انفكاک دارد، خلف لازم مي‌آيد و معنايش اين است كه اين لازم ماهيت نيست. پس، طبق اين قول نتيجه‌اي كه مي گيريم اين است كه قطع قابليت جعل را ندارد. امام **رضوان‌الله‌عليه** در اينجا بعد از اينكه فرمودند طريقيت و كاشفيت از لوازم وجود قطع است، مي‌فرمايد: «**و لوازم الوجود مجعولة مطلقا**»، همه لوازم وجود مجعول است، منتهي نه به جعل استقلالي؛ هنگامي كه خداوند وجودي مثل نار را موجود مي‌كند، اين لازم را هم براي او قرار داده است؛ لوازم وجود قابليت انفكاک دارد، ممكن است يک آتشي حرارت هم نداشته باشد، برداً و سلاما باشد. وقتي گفتيم اين لازم وجود است، قابليت جعل دارد و به جعل تكويني موجود مي‌شود، اما ديگر به جعل تشريعي معنا ندارد كه شارع بخواهد بعد از اين كه قطع موجود شد، طريقيت و كاشفيت را براي آن موجود كند؛ چرا كه لغويت لازم مي‌آيد و تحصيل حاصل است؛ چيزي كه هست را نمي‌شود دوباره جعل كرد. بنابراين، نتيجه اين كه بگوئيم طريقيت و كاشفيت از لوازم ماهيت قطع، يا عين ماهيتش است، اين مي‌شود كه اصلاً راه جعل، چه جعل تكويني و چه جعل تشريعي، چه جعل استقلالي و چه جعل طبعي، چه جعل تأليفي و چه جعل بسيط، بطور كل محال مي‌شود؛ اما اگر گفتيم اين از لوازم وجود است، جعل ممكن مي‌شود، لكن لغويت لازم مي‌آيد و تحصيل حاصل است.

وجه اين كه باعث شده امام بفرمايند اين لازم ماهيت نيست و لازم وجود است، اين است كه لازم ماهيت، قابليت تخلف در ظروف متعدد و شرايط مختلف ندارد. وقتي مي‌گوئيد **الاربعة وجودٌ**، در هر موطني و نزد هر شخصي بدون هيچ ترديدي، زوجيت لازمه اربعه است، اما در باب قطع، به شما مي‌گويد قطع طريقيت دارد و لازم ماهيت است، گاه انسان قطع پيدا مي‌كند اما قطعش بر خلاف واقع است، به عنوان مثال فردي به وجوب نماز جمعه قطع پيدا مي‌كند، و ديگري به حرمت آن قطع پيدا مي‌كند؛ در اينجا يقين داريم كه يكي از اين دو قطع مخالف با واقع است؛ چرا كه در غير اين صورت بايد دو واقع داشته باشيم كه محال است.
اگر بفرماييد مقصود از طريقيت و كاشفيت، طريقيت و كاشفيت بنظر القاطع است، مي‌فرمايند: خود اين تقييد، دليل روشن است بر اين كه اين جزء ماهيت نيست، لازم ماهيت نيست؛ زيرا در اين صورت، نياز و وجهي براي اين تقييد نبود. ما نمي‌توانيم بگوئيم زوجيت در نزد زيد لازم ماهيت اربعه است، اما در نزد عمرو نيست. پس، خود اين تقييد كه طريقيت و كاشفيت به نظر قاطع است، بهترين دليل است بر اين كه اين طريقيت و كاشفيت، از لوازم وجود است. لذا، ايشان اين نظريه را اختيار فرموده‌اند.

قول و نظر برگزيده

اگر بگوئيم قطع از آثار ماهيت قطع است، معنايش اين است كه اگر قطع موجود نبود، باز لازمه ماهيت طريقيت است؛ مثل اين كه بگوئيم زوجيت لازمه اربعه است، چه اربعه‌اي را تصور كنم و چه نكنم، بنويسم يا ننويسم، موجود باشد و يا نباشد. نكته‌اي را كه مي‌خواهيم عرض كنيم اين است كه حق با مرحوم نائيني و مرحوم اصفهاني **اعلي الله مقامهما** است؛ و ما اصلاً مسئله طريقيت و كاشفيت را نمي‌توانيم جزء لوازم قرار دهيم و بگوئيم «**القطع شيءٌ لازمه و أثره الطريقية و الكاشفية**»، بلكه طريقيت و كاشفيت، حقيقت قطع است؛ طريقيت، يعني مرآتيت و كاشفيت؛ شما تاكنون نسبت به يک امري ترديد داشتيد، مثلاً نمي‌دانيد نماز جمعه واجب است يا نه؟ وقتي كه در عالم نفس، قطع پيدا مي‌كنيد نماز جمعه واجب است، يعني كاملاً براي شما اين وجوب، منكشف و روشن است و هيچ ترديدي در آن نداريد.

حالا كه قطع پيدا كرديم، اين قطع، طريق براي آن منكشف مي‌شود. به عبارت ديگر، كاشف عين منكشف است؛ قطع كه خودش كاشف است به حسب ابتدايي، عين منكشف است؛ چنين نيست كه بگوئيم قطع «**شيءٌ له الانكشاف**»، حتي تعبير به مرآتيت هم يک مقداري صحيح نيست. قطع چيزي نيست كه بخواهيم بگوئيم به وسيله آن واقع را مي‌بينيم، بلكه حقيقت قطع همانگونه كه در تعابير مرحوم اصفهاني نيز وجود دارد، عين انكشاف است.

در كلمات مرحوم نائيني نيز اين تعبير وجود دارد، ايشان در صفحه 6 از جلد سوم **فوائدالأصول** فرموده‌اند: «**و طريقية القطع تكون كذلك... بل يصح أن يقال: إنها عين القطع**» ، يعني كاشفيت همان قطع است. پس، نتيجه اين مي‌شود كه اصلاً لازم نيست كه بگوئيم طريقيت و كاشفيت جزء لوازم ماهيت است يا لوازم وجود است، زيرا، چيزي كه حقيقتش را كاشفيت تشكيل مي‌دهد، ديگر معنا ندارد كه بگوئيم **القطع شيءٌ له الانكشاف، له الطريقيه**. و ديگر معنا ندارد شارع بيايد يک جعل مستقلي ـ نه به جعل تكويني و تشريعي ـ در اينجا داشته باشد. همان تعبير ساده‌اي كه مرحوم شيخ در **رسائل** فرمودند كه **القطع طريقٌ بذاته**.

بررسي اثر دوم قطع

اثر دوم قطع كه مقداري بحث دارد و مهم است، حجيت قطع است. زماني كه حجيت را معنا مي‌كنيم، مي‌گوئيم يک وجه حجيت، منجزيت است؛ و وجه ديگرش معذريت است. قطع اگر با واقع اصابه كند و مطابق واقع درآيد، منجزٌ؛ اما اگر مخالف واقع درآيد، معذرٌ. آيا بين حجيت و اثر سوم كه وجوب العمل بالقطع است، فرقي وجود دارد؟ آيا اينها دو اثر هستند و يا يک اثر؟ از كلمات برخي اصوليين ـ هنگامي كه دقت كنيم ـ استفاده مي‌شود كه اينها دو اثر هستند؛ بعد از اين كه گفتيم «**القطع حجةٌ**»، اين موضوع مي‌شود براي اين كه عقل به وجوب متابعت آن حكم كند. از عبارت مرحوم آخوند اين دو اثر استفاده مي‌شود، مي‌فرمايد: «**لا شبهة في وجوب متابعة القطع عقلاً**» ، وبعد مي‌گويد: «**و كونه موجباً للتنجز**» تا آخر عبارت ايشان.

يعني منجزيت و معذريت كه قدر جامعش حجيت است، اين حجيت اثرٌ؛ و وجوب متابعة القطع كه يک وجوب عقلي است، اثرٌ آخر. اما با مراجعه به كلمات مرحوم محقق اصفهاني در حاشيه كفايه، اين مطلب استفاده مي‌شود كه گويا ايشان مي‌خواهند بفرمايند: «وجوب العمل بالقطع»، چيزي جز منجزيت و معذريت نيست. ايشان در صفحه 17 از جلد سوم **نهايةالدراية** مي‌فرمايند: «**لا يذهب عليه أن المراد بوجوب العمل عقلاً ليس إلا إذعان العقل باستحقاق العقاب علي مخالفة ما تعلق به القطع**» . مرحوم آقاي خويي نيز در كتاب **مصباح‌الاصول**، تصريح كرده‌اند كه حجيت و وجوب متابعت دو چيز نيستند و بلكه اينها دو تعبير از شيء واحد هستند.

به نظر مي‌رسد كه حق با مرحوم آخوند باشد؛ يعني اينها دو مطلب هستند. ما اول بايد مسئله منجزيت و معذريت را درست كنيم و اثبات كنيم القطع حجةٌ، بعد از آن ببينيم آيا حاكم به وجوب اين متابعت قطع، عقل است كه مرحوم آخوند تصريح كرده، يا حاكم شارع است، و يا به تعبير بعضي از بزرگان، اين يک امر فطري است؟برخي فرموده‌اند: زماني كه مطلبي براي انسان منجز شد، اگر مي‌داند كه در صورت مخالفت، استحقاق عقاب دارد، اينجا «حباً للنفس» و فطرت او را وادار به متابعت مي‌كند. پس، اجمالاً اينها دو چيز هستند؛ و بعد از اين كه مسئله حجيت را تمام كرديم، به مسئله وجوب متابعت مي‌رسيم.

اقوال موجود در مسئله حجيت

در مسئله حجيت، مجموعاً چهار نظريه در بين بزرگان وجود دارد.
نظر اول اين است كه حجيت از لوازم عقلي قطع است؛ همانطور كه مي‌گفتيم طريقيت و كاشفيت از لوازم ذاتي قطع است، حجيت نيز از لوازم عقلي براي قطع است وعقل به منجزيت و معذريت حكم مي‌كند.
قول دوم اين است كه حجيت لازمه قطع نيست، عقل به آن حكم مي‌كند اما از لوازم قطع نيست.
قول سوم كه مرحوم محقق اصفهاني بدان قائل است، اين است كه حجيت به بناء عقلا ثابت است و اصلاً ربطي به عقل ندارد.
قول چهارم كه بعد از مرحوم محقق اصفهاني درست شده، اين است كه حجيت اصلاً از آثار قطع نيست؛ اين كه بگوئيم حجيت يكي از آثار قطع است، پايه و اساس ندارد.
با اين كه بسياري از بزرگان و اجلاي اصوليين به عنوان يک مطلب مسلم پذيرفته‌اند كه حجيت از آثار قطع است، اما برخي از

اعاظم قائلند که حجيت از آثار قطع نيست. ما در اينجا اول کلام مرحوم محقق اصفهاني را بررسي مي‌کنيم.

کلام مرحوم اصفهاني

مرحوم اصفهاني در جلد سوم **نهايةالدراية** صفحه 20 به بعد، مطالب متعددي دارند که ما آنها را ضمن سه مطلب خلاصه کرده‌ايم و بايد بيان کنيم.

مطلب اول ايشان اين است که مي‌فرمايند: اينکه مشهور شده عقل، حاکم به استحقاق عقاب است، بايد گفت که غير از مولا و شارع، قوه ديگري نمي‌تواند حاکم باشد. مرحوم اصفهاني حقيقت حکم را بعث و تحريک مي‌داند که از عقل صادر نمي‌شود؛ عقل نمي‌آيد انسان را به سوي يک عمل بعث و تحريک کند؛ عقل فقط درک مي‌کند که «**أن هذا حسنٌ** » و «**أن هذا قبيحٌ** »؛ در مورد عقلا نيز همينطور است؛ آنها مي‌گويند اگر کسي عملي را انجام داد، ما مي توانيم بفهميم که کار خوبي کرده يا کار بدي؟ اما اين که بيائيم بگوئيم او بايد اين عمل را انجام دهد و فلان عمل را انجام ندهد(بعث و تحريک)، چنين چيزي از عقلا صادر نمي‌شود.

مطلب دوم، ايشان فرموده‌اند که ما يک قضاياي مشهوره داريم که تمام احکام عقلائيه بر طبق آن است؛ قضاياي مشهوره، قضاياي است که **تطابقت عليها آراء العقلاء** عقلا بر آن اتفاق دارند، **حفظاً للنوع و ابقاءً و بقاءً للنظام** براي اين‌که نوع و نظام بشري باقي بماند؛ مانند اين قضيه که «**العدل حسنٌ** و **الظلم قبيحٌ**»، برخلاف ديگران که مي‌گويند قضيه «**العدل حسنٌ**، **الظلم قبيحٌ**» از مدرکات عقليه است، و از امور واقعيه ازليه است که از ازل «**العدل حسنٌ**» وجود داشته است؛ اما ايشان مي‌فرمايند: اين قضيه از قضاياي عقلاييه است.

فرق مهم بين اين دو نظر آن است که مدرکات عقليه قابليت جعل ندارد، اما اگر گفتيم از قضاياي عقلاييه است، يعني مجعول عقلايي مي‌شود. اين مطلب احتياج به توضيح دارد که إن‌شاءالله روز شنبه توضيح آن را بيان مي‌کنيم. اين مطلب و مطلب سوم ايشان را که بگوئيم، نتيجه نظريه ايشان اين مي‌شود که حکم به حجيت قطع از بناي عقلاست، نه ربطي به شارع دارد، و نه به عقل و ماهيت قطع ربط دارد؛ بلکه عقلا حجيت را براي قطع جعل کرده‌اند. و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين.